



موج جدید گرانی و قابلیت انفجار اجتماعی

انتشار یک نامه و معجزه ای که از آن انتظار می رود

قیمت کالاها و خدمات مصرفی مورد نیاز مردم پیوسته در حال افزایش است. افزایش قیمت ها دست کم در سه ماه اخیر، از حالت تدریجی، آهسته و طولانی مدت خارج شده است. قیمت ها با شتابی کم سابقه ظرف مدت زمان کوتاه گاه تا کمتر از ۴۸ ساعت، به طور جهش وار افزایش می یابد. پیش از آن که موج بلندافزایش قیمت ها، کمی فرو نشسته باشد، موج بلند تری بر می خیزد و فرازهای پیشین و دامنه تاثیرات مخرب آن بر زندگی توده های زحمتکش مردم را پشت سر می گذارد. افزایش بی رویه و جهش وار بهاء کالاها، هم اکنون اکثریت توده های مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان و تهی دستان را به فقر، گرسنگی و خانه خرابی افرون تری سوق داده است.

کافیست بهای چند قلم از کالاهای اساسی مورد نیاز مردم در اینجا ذکر شود تا تصویری از وضعیت موجود به دست داده شود. تصویری که به روشنی مبتنی برافسار گسیختگی نرخ تورم، وخامت بیش از پیش وضعیت معیشتی و زندگی بسیار دشوار کارگران و زحمتکشان و بالاخره غارت و چپاول توده های زحمتکش مردم ایران توسط بازاریان و سرمایه داران و دولت آنهاست.

گوشت قرمز (گوساله و گوسفند) که توزیع دولتی آن کیلویی ۳۹۰۰ تومان است ظرف دو هفته اخیر به ۷۰۰۰ تومان رسیده است. مرغ کیلویی ۱۸۰۰ تومان است. قیمت متوسط یک کیلو پنیر بالای ۳۵۰۰ تومان است. پنیر تبریزکیلویی ۴۰۰۰ تومان، پنیر "روزانه" ۴۳۷۵ تومان پنیر "کاله" ۳۱۲۵ و پنیر "پگاه" کیلویی ۲۸۷۵ تومان است. شکر که توزیع دولتی آن کیلویی ۴۵۰ تومان است به ۶۰۰ تومان رسیده است. بهاء حبوبات تنها در ظرف دو هفته اخیر ۶۰ درصد افزایش یافته است. عدس از کیلویی ۱۰۰۰ تومان ظرف مدت ۴۸ ساعت به ۱۶۰۰ تومان رسید. یک کیلو لپه بیش از ۲۰۰۰ تومان ولوبیا قرمز ولوبیا چیتی به حدود ۱۳۰۰ تومان رسیده است. بسته ی ماکارونی ۵۰۰ تومانی به ۶۵۰ تومان،

در صفحه ۲

هجده سال از پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق می گذرد. از سال ۱۳۶۷ تاکنون، مراسم "هفته دفاع مقدس" که در مهرماه برگزار می شود، به نمایش توان نظامی حکومت اسلامی، برگزاری تظاهرات و مراسم دولتی و سخنرانی سران رژیم و فرماندهان نظامی حکومت اختصاص دارد. محور این نمایش سیاسی- نظامی، در این سال ها تاکید بر این مسئله بوده است که ۸

سال جنگ ویرانگر که به کشته و معلول شدن بیش از یک میلیون تن انجامید و صدها میلیارد دلار خسارت اقتصادی برجای گذاشت و هزاران شهر ورستا و تاسیسات صنعتی را به انهدام کشاند، مشروع و به نفع کشور بوده است. امسال اما، یک مسئله "هفته دفاع مقدس" رژیم را از سال های پیش متمایز کرد؛ بحث بر سر این که چرا و

در صفحه ۳

کدام "چپ"، کدام "ضد امپریالیسم"؟

روز جمعه ۲۴ شهریور ماه، احمدی نژاد در ادامه سفر خود به چند کشور خارجی از سنگال وارد کوبا شد. علاوه بر شرکت در اجلاس سران جنبش "عدم تعهد" و اجلاس سران گروه "جی ۱۵" دیدار با فیدل کاسترو رهبر کوبا و همچنین امضاء پنج سند همکاری میان مقامات ایران و کوبا جزء برنامه سفر احمدی نژاد در کوبا بود. پس از سه روز اقامت در کوبا و پایان اجلاس جنبش "عدم تعهد" و گروه "جی ۱۵"،

احمدی نژاد هاوانا را به مقصد ونزوئلا ترک کرد. در مراسمی که عصر روز یکشنبه ۲۶ شهریور در تالار نظامی این کشور برگزار شد "هوگو چاوز" رئیس جمهوری ونزوئلا به نمایندگی از طرف ملت خود، نشان آزادیبخش (لیبرتادور) را به احمدی نژاد اهدا کرد. "هوگو چاوز" در هنگام اهدای نشان به احمدی نژاد، نه فقط او را "رهبر آزادیخواه انقلابی" خواند،

در صفحه ۵

تراژدی عراق

بنابر آمار منتشره از سوی دولت عراق، شمار قربانیان غیر نظامی در ماه سپتامبر نسبت به ماه قبل به شدت افزایش یافته است. براساس این آمار، میزان قتل غیر نظامیان در ماه سپتامبر از زمان تهاجم امپریالیسم آمریکا و متحدانش به عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین، تاکنون بی سابقه بوده است.

در حالی که براساس آمار دولت عراق، در ماه سپتامبر ۱۰۸۹ و در ماه اوت ۷۶۹ غیر نظامی کشته شده اند، آمار اعلام شده از سوی سازمان ملل متحد بسیار فراتر از این رقم است. براساس اعلام سازمان ملل متحد که بر پایه ی آمار بیمارستان ها می باشد، در صفحه ۶

کودتای "مخملی"
در تایید

۴

پاسخ به سئوالات

۸

موج جدید گرانی و قابلیت انفجار اجتماعی

رشته آش ۷۰۰ گرمی از ۴۵۰ تومان به ۵۵۰ تومان و آردگندم ۷۵۰ گرمی از ۵۰۰ به ۶۵۰ تومان افزایش یافته است. سایر مواد لبنی و خوراکی، برنج، سبزیجات و میوهجات نیز با افزایش قیمت روبرو بوده است. برای مثال پرتقال وارداتی از کیلویی ۶۰۰ تومان به ۱۲۰۰ تومان رسیده است.

روشن است که افزایش سرسام آور قیمت ها تنها در محدوده ی مواد خوراکی باقی نمانده و تمامی کالاها و خدمات را در بر گرفته است. اجاره خانه ها به طور سرسام آوری افزایش یافته است و ویزیت دکتر به ۷۰۰۰ تومان رسیده است.

اما به رغم تمام اینها و افزایش دهشتناک قیمت ها، مسئولین دولتی گرانی و رشد افسار گسیخته نرخ تورم را انکار می کنند و بعضاً مدعی اند که نرخ تورم از ۱۴/۵ درصد به ۱۰/۵ درصد کاهش یافته است. آقای بروجردی معاون وزارت امور اقتصادی و دارائی رژیم نیز نرخ تورم را حدود ۱۰ درصد ذکر می کند و چشم در چشم مردم دروغ می گوید. کسی نیست از این آقای معاون وزیر و همپالگی های وی که خود در غارت و چپاول مردم زحمتکش شریک اند و پول های کلانی می گیرند به نحوی که تورم ده در صدی یا صد در صدی، آنچنان تأثیری در زندگی آنها بر جای نمی گذارد، جز آنکه یک صفری کمتر یا بیشتر شده باشد، بپرسد وقتی که بهای حیوانات طبق آمار و اعتراف روزنامه های حکومتی ۶۰ درصد افزایش یافته است، وقتی که بهای شکر لافل ۲۵ درصد و سایر مواد خوراکی از ۲۵ تا ۱۰۰ درصد افزایش یافته است، چگونه می تواند نرخ تورم، ۱۰ یا ۱۰/۵ یا ۱۴/۵ درصد باشد؟

از میان مردم البته کسی این پیاوه های گردانندگان فریبکار حکومت را که تلاش دارند بلاهت خود را به کل جامعه تعمیم دهند، باور نکرده است و باور نمی کند. کاری که ماهانه ۱۵۰۰۰۰ تومان دستمزد می گیرد، اگر با ۵۰۰۰ تومان، یعنی دستمزد یک روز خود فرضا می توانست یک کیلو عدس (۱۰۰۰ تومان)، نیم کیلو گوشت (۲۰۰۰ تومان) یک و نیم کیلو آرد گندم (۱۰۰۰ تومان) و دو بسته ماکارونی پانصد تومانی (۱۰۰۰ تومان) تهیه کند، اکنون برای تهیه همین اقلام باید ۷۷۰۰ تومان، یعنی بیش از دستمزد یک روز و نیم خود را

بپردازد! این کارگر اگر با ۱۵۰ هزار تومان فرضا می توانست مخارج ۳۰ روز خود را تأمین کند، اکنون با آن دستمزد، تنها می تواند حداکثر هزینه ۲۰ روز را تأمین کند!

این آیا به معنی نرخ تورم ۱۴/۵ درصدی و کاهش آن به ۱۰/۵ و ۱۰ درصد است یا افزایش لافل ۳۰ درصد نرخ تورم در ظرف کمتر از یک ماه؟

گفتنی است که طرح "ضیافت"، یعنی طرح مشترک وزارت بازرگانی و تجار و بازاریان که بر طبق آن قرار بود کالاهای مورد نیاز خانواده ها با قیمت های پائین تر به بازار عرضه شود و بر قیمت کالاها کنترل و نظارت اعمال شود، با شکست روبرو شد. "شورای اصناف" شکست این طرح را بر گردن دولت نهاد که کنترل قیمت در دست آن است و دولت، "شورای اصناف" را که مجری این طرح بوده است، مقصر خواند. طرح "ضیافت" طرح مشترک سرمایه داران، بازاریان و دولت آنها، چیزی جز طرح غارت مشترک توده های مردم توسط آنها نبود و نمی توانست باشد. مطابق سیاست های عمومی دولت به ویژه سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی آن، دست سرمایه داران و تجار در افزایش قیمت ها به طور کامل باز گذاشته شده است. بر طبق این سیاست ها، نه دولت قیمت تعیین می کند و نه وزارت بازرگانی آن. بلکه این خود بازار است که قیمت را تعیین می کند! دولت نه فقط سرمایه داران، بازاریان و واردکنندگان کالا را تابع هیچ کنترل و نظارتی نمی داند، بلکه تا آنجا که به افزایش قیمت کالاها و خدمات مصرفی مربوط است، خود نیز هر ساله بر قیمت کالاها و خدماتی که در انحصار آن است می افزاید. بنابراین افزایش مداوم قیمت ها، نتیجه ی ناگزیر این سیاست ها و عملکرد نظام سرمایه داری حاکم است.

افزایش سرسام آور قیمت ها و تورم افسار گسیخته، اکنون آن قدر آشکار و عیان است که نه تنها به هیچ عنوان قابل انکار نیست، بلکه به مراحل بسیار هشدار دهنده ای نیز پا گذاشته است. شدت گرانی و تشدید فشارهای اقتصادی، بر نفرت عمیق توده های مردم زحمتکش از سرمایه داران و تاجر ها و دولت حامی آنها افزوده است و خشم و کینه تراکم یافته آنان را به مرحله شعله ور شدن نزدیک تر ساخته است. بیهوده نیست که موج جدید گرانی ها، نگرانی شدید سران رژیم را در پی داشته است. کار به جایی رسیده است که علی خامنه ای رهبر حکومت اسلامی هم به مسئله گرانی و افزایش قیمت ها که بر مردم فشارهای زیادی وارد آورده است اعتراف نموده و به مسئولین دولتی در همین رابطه هشدار داده است.

کمک های مالی

کانادا

قایقران	۱۰۰ دلار
مهران بندر	۵۰ دلار
دریا	۵۰ دلار
لاکومه	۵۰ دلار
ستاره	۱۰۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نفیسه ناصری	۱۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۲ دلار

هامبورگ

رفیق حمید اشرف	۱۰ یورو
رفیق رشید حسنی	۱۰ یورو
کامی	۵ یورو
احمد شاملو	۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۳۰۰۰ تومان

سوئد

سیامک دال	۵۰۰ کرون
-----------	----------

با کمک های

مالی خود

سازمان را

یاری رسانید

زنده باد سوسیالیسم

انتشار یک نامه و معجزه ای که از آن انتظار می رود

در چه شرایطی جمهوری اسلامی ناگزیر شد از شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" کوتاه بیاید و قطعنامه ۵۹۷ سازمان ملل را بپذیرد. رفسنجانی که در سال های پایانی جنگ، فرماندهی آن را بر عهده داشت، مصاحبه ای با روزنامه همشهری کرد و طی آن به زمینه های پذیرش آتش بس اشاره نمود. او در این مصاحبه از جمله به وضعیت اقتصادی، عدم تمایل مردم به شرکت در جبهه ها و اختلاف شدید میان ارتش و سپاه پاسداران اشاره کرد و افزود وقتی محسن رضائی نامه ای در توضیح ناتوانی نظامی سپاه در مواجهه با ارتش نوشت، خمینی متقاعد شد که آتش بس را بپذیرد. محسن رضائی، درواکنش به سخنان هاشمی رفسنجانی، منکر چنین نامه ای شد و دفتر رفسنجانی نامه خمینی را منتشر ساخت که در متن آن توضیح داده شده است بنا به چه شرایطی خمینی ناگزیر شد از شعار "جنگ، جنگ تا پیروزی" دست بکشد و جام زهر را بنوشد.

بلافاصله پس از انتشار نامه خمینی، برخی از عناصر درون رژیم، سعی کردند جدل ایجاد شده را به دعوای شخصی هاشمی رفسنجانی و محسن رضائی تعبیر کنند. آنها به رفسنجانی تاختند که چرا برای تسویه حساب با محسن رضائی، "اسرار نظام" و "نامه محرمانه" خمینی را منتشر کرده است. اما صف بندی که به فاصله کوتاهی در درون رژیم حول انتشار نامه خمینی شکل گرفت، نشان داد که مخاطبان مصاحبه هاشمی رفسنجانی با روزنامه همشهری و انتشار نامه خمینی چه کسانی هستند. در یک طرف، جناحی که اکثریت مجلس ارتجاع، کرسی ریاست جمهوری و کابینه دولت، فرماندهی ارگانهای امنیتی و سرکوب و آیت الله های مدافع آن قرار گرفتند. روزنامه کیهان، آخوند مصباح یزدی، سخنگوی احمدی نژاد و خود احمدی نژاد رفسنجانی را شدیداً مورد حمله قرار دادند که با انتشار "نامه محرمانه امام" و افشای اسرار نظام، آن هم در "شرایط حساس" کنونی "تشنج آفرینی" می کند و مردم را به نظام بی اعتماد می کند. در طیف مقابل، فریاد احسن و زهی شجاعت سر داده شد و تاکید شد که درست در چنین "شرایط حساسی" لازم است که ناگفته های جنگ ۸ ساله بازگو شوند و از آنها برای آینده درس گرفته شود.

نامه مورخ ۲۵ تیر سال ۶۷ خمینی، برای مردمی که ۸ سال جنگ ارتجاعی، کشتار، ویرانی و گرسنگی و بیکاری ناشی از جنگ را تجربه کرده اند، حاوی نکته تازه ای نیست. هزاران نو جوان و جوانانی که در اثر تبلیغات عوامفریبانه رژیم ویا به اجبار راهی جبهه های مرگ شدند، به چشم خود دیدند که رژیم مطلقاً فاقد توان نظامی لازم برای پیروزی در جنگ است و فقط با موج نیروی انسانی و قربانی کردن هزاران تن، خود را در جبهه ها سرپا نگه داشته است. میلیون ها مردمی که طی آن سال ها برای چند لیتر نفت، نیم کیلو گوشت و مستی حیوانات، ساعت ها در صف های طولانی می ایستادند، به عینه می دیدند که وضعیت اقتصادی رژیم به سطح زیر صفر رسیده و اندک منابع موجود، صرف پیشبرد جنگ ارتجاعی می شود. دهها هزار کارگر کارخانه هائی که طی جنگ تولیدشان متوقف شده بود، وضعیت اقتصادی رژیم را با گوشت و پوست خود تجربه کردند. در نامه خمینی به این مسئله هم اشاره می شود که مردم تمایلی به شرکت در جبهه ها ندارند. اگر همین یک نکته برای سران مرتجع و جنگ طلب جمهوری اسلامی اهمیتی داشت، آنها می باید جنگ ارتجاعی و ویرانگری را که با هدف تثبیت موقعیت خود و سرکوب مخالفان به مدت ۸ سال ادامه دادند، سالها قبل از آن پایان می بخشیدند. هنگامی که جنگ ارتجاعی آغاز شد مردم هنوز نسبت به ماهیت جمهوری اسلامی متوهم بودند و تحت تاثیر احساسات ناسیونالیستی قرار داشتند. از این رو در میان لایه هائی از اقتشار نا آگاه شرکت در جنگ به صورت داوطلبانه صورت می گرفت. اما گذشت مدت کوتاهی کافی بود تا ماهیت ارتجاعی جنگ و بیهودگی شرکت در آن، آشکار شود. از این زمان بود که بیشتر کسانی که در جنگ شرکت کردند، به اجبار به جبهه ها اعزام می شدند. اعزام اجباری دانش آموزان، دانشجویان و کارگران به روش معمول رژیم تبدیل شده بود. حتا دستگیری نوجوانان در خیابان ها و اعزام آنان به جبهه، بدون اینکه خانواده هایشان را مطلع سازند، شیوه شکار نیرو برای جبهه های مرگ بود. حال با گذشت ۱۸ سال از پایان آن فاجعه، رفسنجانی نامه ای را منتشر می سازد که وضعیت نظامی و اقتصادی و عدم تمایل مردم

به شرکت در جبهه ها عوامل پذیرش آتش بس ارزیابی می شوند و جناحی از حاکمیت این را افشای اسرار نظام می خواند.

هدف رفسنجانی و طیفی در درون رژیم که پشت سر او قرار گرفته اند، نه "افشای اسرار نظام" است و نه آگاه کردن مردم از زمینه های پذیرش آتش بس. آنچه امروز این بحث را به مسئله روز تبدیل کرده، وضعیت کنونی رژیم جمهوری اسلامی در متن شرایط امروز جهان و منطقه است. جمهوری اسلامی در قبال سیاست جدید امپریالیسم در منطقه چه موضعی اتخاذ می کند و چشم انداز آن چیست؟ در پاسخ به این معضل، دو صف بندی در درون حاکمیت اسلامی شکل گرفته است. جناحی که اکنون تمامی اهرم های قدرت را در دست دارد، تلاش می کند با برانگیختن جنبش های ارتجاعی اسلامی و رهبری سیاسی و نظامی جریانات بنیادگرای اسلامی در مقابل آمریکا و متحدانش قد علم کند و از موضع رهبری "امت اسلام" در منطقه خاورمیانه به نیروئی تبدیل شود که حرف اول را می زند. جناحی که رفسنجانی به شخصیت بارز آن تبدیل شده، این امر را غیر ممکن می داند و تلاش دارد با سیاست های امپریالیسم آمریکا در منطقه همراه شود. این صف بندی در جریان انتخابات ریاست جمهوری خود رابه روشنی نشان داد. بیرون آمدن نام احمدی نژاد از صندوق های رای، جناح مخالف او را که جملگی پشت سر رفسنجانی قرار گرفته بودند، به حاشیه راند. این امر در انتخابات مجلس خبرگان هم صحنه مبارزه میان دو جناح درونی رژیم خواهد بود. مصاحبه رفسنجانی با روزنامه همشهری، با هدف منفرد کردن جریان سیاسی- نظامی درون حکومت و از این طریق ایجاد فضائی برای مقابله با آن صورت گرفت. رفسنجانی با انتشار نامه خمینی که در آن به خواست سپاه پاسداران مبنی بر دستیابی به سلاح های هسته ای اشاره شده است، قصد دارد زیرکانه جناح مقابل را عامل ادامه جنگ ایران و عراق و بحران پرونده اتمی جمهوری اسلامی معرفی کند. اما در هر حال، علی رغم تفاوت روش دو جناح درونی حکومت، هر دو آنها یک هدف را دنبال می کنند و آن تداوم بخشیدن به حاکمیت جمهوری اسلامی است. انتشار نامه خمینی در راستای مجموعه تلاش هائی است که جناح مدافع رفسنجانی در جهت قرار گرفتن بر مسند ارگانهای سیاسی و نظامی انجام می دهد تا به زعم خود به بحران روابط با آمریکا و متحدانش پایان دهد و حاکمیت جمهوری اسلامی را تداوم بخشد.

کودتای "مخملی" در تایلند

شهر شلوغ و پر جمعیت بانکوک در آخرین ساعات روز ۱۹ سپتامبر در انتظار آرامش شبانه بود، تا خود را برای روز گرم و پر جنب و جوش دیگری آماده سازد. مدت زیادی از تاریکی شب نمی گذشت که غرش تانک ها و نفربرهای نظامی، که در ستون های منظم، با عبور از محلات مختلف شهر، راهی نقاطی نامعلوم بودند، سکوت خیابان ها را بر هم زد. سربازان، تا دندان مسلح به ساز و برگ نظامی و بی تفاوت به نگاه کنجکاو عابری، ماموریت داشتند ساختمان نخست وزیری، رادیو و تلویزیون دولتی را به اشغال درآورده و تا اطلاع ثانوی از ورود افراد "مترقیه" به این اماکن جلوگیری کنند. دقایقی کوتاه پس از استقرار ستون های نظامی در محل های تعیین شده، اولین خبر تحت عنوان "کودتای نظامی در تایلند" به سراسر جهان مخابره شد. این اقدام زمانی انجام می گرفت که نخست وزیر تایلند، تاکسین شیناواترا، برای شرکت در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نیویورک سفر کرده بود. نوزدهمین شب سپتامبر به آخر نرسیده بود که نظامیان دست آموز امپریالیستها، برای بار هجدهم در طول ۷۴ سال گذشته دست به کودتا زده و با کنارزدن دولت و انحلال مجلس، زمام امور را به دست گرفتند.

در نخستین ساعات بامداد روز بیستم سپتامبر، اطلاعیه کودتاچیان، که خود را "شورای اصلاحات اداری تحت فرمان سلطنت مشروطه" می نامند، از رادیو و تلویزیون پخش شد. در این اطلاعیه، دولت تایلند "غیرمسئول و تهدیدی برای دموکراسی" خوانده شد که "اعاده امنیت و برقراری حکومت قانون در سایه سلطنت مشروطه" در گروی برکناری آن بود. اقدامات دیگری که در این اطلاعیه به آن اشاره شد شامل انحلال مجلس، تعطیل هر چند "موقت" فعالیت احزاب و گروه های سیاسی، ممنوعیت تبلیغ علیه پادشاهی مشروطه، اعمال سانسور بر رادیو، تلویزیون و رسانه های گروهی چاپی و الکترونیکی و بالاخره ممنوعیت تجمع بیش از ۵ نفر در اماکن عمومی بود. و این اقدامات حداقل تا یکسال دیگر، که قانون اساسی جدید تدوین شده و انتخابات پارلمان برگزار شود، ادامه می یابد. با پخش این اخبار نخست وزیر برکنار شده تایلند کار خود را تمام شده دانسته و ضمن دعوت مردم به حفظ آرامش، راهی انگلستان شد تا زندگی خود در خارج از مرزهای تایلند را آغاز کند. تاکسین شیناواترا در سال ۲۰۰۰ و با تشکیل حزب "تایلندی های دوستدار تایلند" وارد

مبارزه انتخاباتی برای کسب قدرت دولتی شد. تا این زمان دولت های حاکم از ائتلاف احزاب بورژوازی وفادار به سلطنت مشروطه تشکیل می شد، اما نتیجه انتخابات سال ۲۰۰۱ تغییراتی همه جانبه را به دنبال داشت. ورشکستگی اقتصادی یکرشته کشورهای جنوب شرقی آسیا، گسترش مبارزات توده ها علیه نظام حاکم را به دنبال داشت. در غیاب یک آلترناتیو سوسیالیستی و حتا انقلابی-دموکراتیک، ناراضیاتی توده ها به سمت صندوق های رای کانالیزه شد و با کسب اکثریت آراء توسط حزب تازه تاسیس شیناواترا، برای نخستین بار دولتی بدون نیاز و حضور ائتلاف احزاب بورژوازی سلطنت طلب تشکیل شد. دولت جدید انجام یکرشته اصلاحات رفاهی را در دستور کار گذاشت. تقف به حق توده از سرمایه های بین المللی، که نقش اصلی را در ورشکستگی اقتصادی تایلند در سالهای پایانی دهد ۱۹۹۰ داشت، دولت جدید را واداشت تا تبلیغاتی علیه "ارزش های غربی" به راه انداخته و تلاش نماید چهره ای "مستقل" در عرصه سیاست خارجی از خود نشان دهد. این تبلیغات، اما هیچ ربطی به مناسبات اقتصادی حاکم نداشت و در این عرصه، همان سیاست های مورد نظر مراکز مالی امپریالیستی به پیش رفت. انتخابات سال ۲۰۰۵ با وضوح بیشتری ناقوس مرگ احزاب بورژوازی سلطنت طلب را به صدا درآورد. در این انتخابات باز هم تاکسین شیناواترا اکثریت آراء را به حزب خود اختصاص داد. این امر دشمنان او در ارتش و محافظ طرفدار سرمایه بزرگ و سلطنت را بیشتر از پیش متقاعد کرد که برکناری رقیب از طریق "انتخابات" غیر ممکن بوده و باید به فکر راهی موثرتر بود. با افشای یکرشته سوء استفاده های مالی نخست وزیر، بهانه لازم به دست مخالفین افتاد تا کارزار وسیعی را برای ساقط کردن دولت راه بیندازند. اقدامات مخالفین دولت در ماههای آغازین سال جاری به اوج خود رسید. اپوزیسیون خواهان انتخابات مجدد بود. دولت با پذیرش خواست مخالفین، تاریخ انتخابات جدید را ماه آوریل اعلام نمود. این انتخابات یکپارچه از سوی مخالفین تحریم شد و به این ترتیب تعداد رای دهندگان به حد نصاب لازم نرسید. این اوضاع تشدید جنگ قدرت بین تاکسین شیناواترا، احزاب بورژوازی اپوزیسیون و فرماندهان ارتش هوادار سلطنت را به همراه داشت. اکنون جبهه مخالفین دولت آشکارا صحبت از لزوم یک کودتا برای انجام تغییرات مورد نظر خود می کردند. سرانجام در پی سفر نخست وزیر تایلند به منظور شرکت در یکرشته اجلاس های بین المللی، از جمله مجمع عمومی سازمان ملل، فرماندهان ارتش از فرصت به دست آمده استفاده کرده و با یک کودتا، به کار دولت خاتمه دادند. هر چند روزنامه های دولتی و

بخشا اپوزیسیون این کودتا را "صلح آمیز و بدون خونریزی" خوانده و به این اعتبار ماهیتی "دموکراتیک" برای آن تراشیدند و کودتاچیان هم ضمن موقتی خواندن اقدامات سرکوبگرانه خود، هدف اصلی را تنها پایان بخشیدن به کار دولت "بی مسئولیت" عنوان کردند، اما واقعیت این است که هدف اصلی ارتش و تمام گروه بندی های طبقه حاکم، کنترل و سرکوب جنبش اعتراضی توده های مردم است.

دور جدیدی از مبارزه کارگران و زحمتکشان تایلند در سال ۱۹۹۱ علیه نظام حاکم آغاز شد که به سرنگونی آخرین دولت کودتا در سال ۱۹۹۲ منجر شد. با پایان دوران جنگ سرد ماشین دولتی، که حاصل سازش تاریخی بورژوازی و سلطنت در سال ۱۹۳۲ بوده و با اتکاء به بازوی اجرائی خود، یعنی ارتش، کنترل اوضاع را به دست داشت، دیگر کارآئی گذشته خود را از دست داد. توده ها به پا خواسته بودند و سرکوب دیگر به شکل سابق ممکن نبود. اما در غیاب یک رهبری انقلابی و کمونیست، این مبارزات به دنباله روی از جریانات بورژوازی افتاده و نتیجه، تصویب قانون اساسی سال ۱۹۹۷ بود، که بیشترین آزادی های بورژوازی، تا این تاریخ را، در خود داشت. اوضاع جدید شاهد ورود نیروهای جدید به عرصه مبارزه و تشدید رقابت برای قبضه قدرت دولتی بود. به این ترتیب در مناطق شمالی دامن زدن به توهومات "ناسیونالیستی" آسان ترین راه بسیج جنبش توده های ناراضی از وضع موجود شد و در مناطق جنوبی این ناراضیاتی خود را در رشد و گسترش اسلام گرایان نشان داد. نقطه اوج این مبارزات، که رفته رفته رژیم سلطنت را هم تهدید می کرد، پیروزی تاکسین شیناواترا بود. طنز تلخ تاریخ بود که حاصل مبارزات قهرمانانه کارگران و زحمتکشان قبضه قدرت توسط ثروتمند ترین مرد تایلند بود. وی با زیرکی، میلیونها دلار حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان تایلند را به جیب زد و اکنون هم در نقطه ای امنی مشغول گذران زندگی است. نظامیان هم که وعده داده بودند در مدتی کوتاه زمام امور را به دست یک نخست وزیر موقت و غیرنظامی می سپارند، چند روز قبل و در میان ناباوری همگان، اعلام نمودند که زمام امور تا اطلاع ثانوی به دست یک ژنرال بازنشسته ارتش سپرده می شود. تلاش بورژوازی و ارتش برای اینکه تقصیر تمام مشکلات جامعه نظیر بیکاری، گرانی و فقر و فلاکت را به گردن دولت سابق بیندازند راه به جایی نخواهد برد، توده های مردم به خوبی ریشه های مشکلات را می شناسند و تحولات اخیر در صحنه سیاسی تایلند نمی تواند مبارزات آنان را به بیراه و شکست بکشاند.

کدام "چپ"، کدام "ضد امپریالیسم"؟

بلکه ایستادگی احمدی نژاد در مقابل "امپریالیسم و استعمار" را ستود و او را "بخشی از طرح آزادی ملت ایران دانست".

نگاهی اجمالی به مواضع "هوگو چاوز" رئیس جمهور ونزوئلا، و دیگر رهبران آمریکای لاتین که خود را نمایندگان "جنبش چپ‌گرای" آمریکای لاتین می‌دانند، خصوصا در عرصه جهانی و سیاست خارجی در امر پیشبرد مبارزه با امپریالیسم و دادن عناوینی چون "ضد امپریالیست" و "رهبر آزادیخواه انقلابی" به آدمی چون احمدی نژاد و رژیم‌هایی چون جمهوری اسلامی، نشان درک این به اصطلاح مدعیان چپ آمریکای لاتین از مبارزه ضد امپریالیستی دارد. تا باگرفتن هویت "چپ" و سر دادن شعارهای دروغین ضد امپریالیستی پس از کسب قدرت به استثمار و سرکوب بیشتر کارگران و توده‌های زحمتکش جامعه خود بردازند. علاوه بر این در زیر لوای چنین شعارهایی بتوانند متحدینی را نیز برای خود در بازار سیاست و اقتصاد جهانی پیدا نمایند.

در حالی که مواضع و عملکرد این احزاب و دولت‌ها نه تنها هیچ وجه اشتراکی با تفکر چپ ندارد بلکه عملا با اتخاذ مواضع ارتجاعی خود، در تایید و همگامی با نظام-های سرکوبگری چون رژیم ایران، بیش از پیش در جهت تخریب اندیشه انقلابی چپ و کمونیسم اقدام می‌نمایند. این احزاب و دولت‌های برآمده از آن‌ها که تا دیروز در چهار چوب خط فکری "احزاب برادر" فعالیت می‌کردند و خود را نمایندگان کمونیسم و طبقه کارگر در کشورهای خود می‌دانستند امروز با وجود اینکه به نفی کمونیسم و سوسیالیسم رسیده‌اند اما همان نگاه دیرینه از مبارزه با امپریالیسم را در قالب "دولت‌های چپ" با خود یدک می‌کشند. نگاه حاکم بر این احزاب و دولت‌ها همواره چنین بوده که بدون توجه به ماهیت ارتجاعی و سرکوبگرانه حکومت‌ها، بدون توجه به کشتار و سلب تمامی آزادی‌های فردی و اجتماعی توده‌ها، بدون توجه به اعمال شیوه-های قرون وسطایی در جهت سرکوب ابتدایی‌ترین خواسته‌های کارگران و نیروهای سیاسی هوادار آن‌ها در امر ایجاد تشکل‌های مستقل، بدون توجه به کشتار و در نطفه خفه کردن ابتدایی‌ترین خواسته‌ها و حقوق ملیت‌های مختلف کشور، فقط به صرف وجود تضاد و اختلاف منافع میان این حکومت-ها از یک طرف و امپریالیسم آمریکا از طرف دیگر و نیز بدون توجه به ماهیت این اختلاف‌ها، عنوان "ضد امپریالیسم" و "مترقی" را به اینگونه حکومت‌های قرون وسطانی اطلاق می‌کنند

و همچنان خود را با این شعار ارتجاعی که "دشمن دشمن من، دوست من است"، دل خوش می‌دارند.

وقتی آن‌هایی که در درون جامعه ایران زندگی می‌کردند چشمان خود را در برابر همه جنایت‌های جمهوری اسلامی می‌بستند. وقتی نمایندگان فکری همین گرایش جهانی یعنی حزب توده و اکثریت با وجود خفقان و سرکوب تمامی آزادی‌های فردی و اجتماعی، با وجود زندان و به بند کشیدن توده‌ها، شکنجه و کشتار هزاران انسان سیاسی و مبارز همچنان تا نیمه دوم سال ۶۲، رژیم جمهوری اسلامی را حکومتی "مردمی"، "مترقی"، "ضد امپریالیسم" و "متحد انقلابی اردوگاه سوسیالیسم" به خورد مردم می‌دادند و در روزنامه-ها و نشریات خود خمینی را "امام" و "رهبر جنبش ضد امپریالیستی" ایران معرفی می‌کردند، آیا اطلاق "رهبر آزادیخواه انقلابی" به احمدی نژاد از طرف "هوگو چاوز" چیز غریبی خواهد بود. آیا اظهارات فیدل کاسترو رهبر کوبا مبنی بر ضد امپریالیست دانستن جمهوری اسلامی جدای از همان دیدگاه انحرافی است که سیاست خارجی دولت‌ها را جدای از سیاست داخلی آن‌ها می‌بینند و همچنان چشمان خود را بر این همه جنایت، سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی و دیگر حکومت‌های ضد مردمی می‌بندد و فقط به شعارهای به ظاهر "ضد امریکایی" رژیم بدون توجه به ماهیت آن دل خوش می‌دارند و به تاسی از شعار "دشمن دشمن من، دوست من است" جمهوری اسلامی را مردمی و ضد امپریالیسم و متحد خود می‌خوانند.

اتخاذ چنین موضعی و اطلاق عناوینی چون "رهبر آزادیخواه انقلابی" به عناصر مرتجع و سرکوبگری چون احمدی نژاد از طرف رهبران به اصطلاح چپ آمریکای لاتین چندان غریب و دور از انتظار نیست. "هوگو چاوز" و "مورالس"، به جای خود، حتا فیدل کاسترو نیز اکنون ترجمان همان نگرشی است که با نادیده گرفتن منافع کارگران و توده‌های زحمتکش سرکوب شده در گستره زندان، شکنجه، کشتار و سلب ابتدایی‌ترین حقوق انسانی‌شان، اعتبار چپ و کمونیسم را قربانی دیدگاه انحرافی و منافع حزبی خود کرده و می‌کنند.

وقتی که آنها در روند مبارزه با امپریالیسم و سرمایه داری جهانی، مبارزه طبقاتی را از سیاست و برنامه خود حذف کرده و تنها به مبارزه اقتصادی و سیاسی میان دولت‌ها چشم می‌دوزند. طبیعی خواهد بود که در پس این دیدگاه، استنتاجی به غایت ارتجاعی

را دستمایه سیاست خارجی خود قرار دهند. همچنانکه دیدیم در پوشش این استنتاج با تایید و یا سکوت این احزاب و دولت‌های "چپ" از حکومت‌های ضد مردمی در کشورهای مختلف چه فاجعه‌ای بر سر خلق‌های تحت ستم، توده‌های زحمتکش، طبقه کارگر و سازمان‌های کمونیست و چپ انقلابی آمد. چه رژیم‌های ضد مردمی و سرکوبگر به صرف بستن یک قرار داد اقتصادی با دولت شوروی سابق توانستند با چراغ سبز ورود به اردوی "انقلاب جهانی" و کشورهای اقمار "ضد امپریالیسم" و متحد "پرولتاریای جهانی" و با عنوان "موکرات‌های انقلابی" نه فقط به سرکوب کارگران و توده‌های تحت ستم خود اقدام نمایند بلکه با سرکوب و کشتار بی‌رویه به سلب ابتدایی‌ترین خواسته‌های انسانی مردم نیز مبادرت ورزند. چرا که در عرصه جهانی بنا بر مفروضات این تفکر و گرایش فکری، بستن هر قرار داد اقتصادی و تجاری با اتحاد جماهیر شوروی سابق یعنی تقویت بنیه اقتصادی نیروی "رهبری انقلاب" در عرصه جهانی و گسستن حلقه‌ای از حلقه‌های مدار سرمایه امپریالیستی. وقتی چنین دیدگاهی بر تمامی تار و پود "احزاب کمونیست برادر" سابق که امروزه خود را "چپ" می‌دانند وجود داشته و بجای پای فشردن بر ارزش‌های مبارزه طبقاتی و تلاش برای رهایی انسان از ستم و استثمار و بنیان نهادن سوسیالیسم، تنها به منافع کوتاه مدت مادی این حزب یا آن کشور "سوسیالیستی" سابق اندیشه می‌کردند و با فشردن دستان دیکتاتورها بر خاکستر کشتار و قتل عام هزاران انسان بی‌گناه فقط در فکر سود حاصل از بستن قراردادهای اقتصادی - تجاری کلان بودند، چگونه می‌توان از "هوگو چاوز" رهبر "چپ‌گرای" آمریکای لاتین انتظار داشت که همزمان با مراسم آغاز عملیات حفاری اولین چاه مشترک نفتی ایران و ونزوئلا در میدان نفتی "آیا کوچو" معروف به "پروژه اورینگو" دستان احمدی نژاد را نفشارد و با گشاده دستی او را "رهبر آزادیخواه انقلابی" نخواند. چگونه می‌توان انتظار داشت فیدل کاسترو رهبر کوبا برای برون رفت از فشارهای اقتصادی که اتفاقا در همین سفر احمدی نژاد پنج قرارداد اقتصادی نیز با او به امضاء رساند و نیز یافتن متحدی برای خود همه ارزش‌های انسانی و مبارزاتی سوسیالیستی گذشته خود را زیر پا نگذارد و جمهوری اسلامی را "ضد امپریالیست" نخواند. فقط آنهایی که هنوز همان تئوری‌های گذشته را دنبال می‌کنند و امثال "هوگو چاوز" را نمایندگان چپ در آمریکای لاتین می‌خوانند، از فهم این موضوع عاجز بوده و در مقابل عملکرد "هوگو چاوز" ها دچار

تراژدی عراق

در ماه های ژوئیه و اوت ۶۵۹۹ عراقی به قتل رسیده اند که این رقم باز نسبت به دو ماه قبل ۷۰۰ نفر بیشتر است.

درست ۳ ماه قبل بود که نیروهای نظامی آمریکا به همراه نیروهای پلیس عراق به عنوان مبارزه با تروریسم، آدم ربایی و قتل دست به یورش همگانی زده و تنها در شهر بغداد حدود ۷۵ هزار سرباز آمریکایی به همراه ۱۳ هزار سرباز عراقی برای کنترل شهر در آن مستقر شدند. اما هیچ کدام از این به ظاهر اقدامات تأثیری در جلوگیری از روند رو به رشد جنگ داخلی در عراق نداشت.

در گزارشی که پنتاگون به تازه گی به کنگره آمریکا ارائه کرده، تاکید شده است: "کشمکش ها در عراق هر آن چه را لازمه یک جنگ داخلی است در خود دارد" در این گزارش آمده است که میزان تلفات در مقایسه با ۳ ماهه قبلی ۵۱ درصد افزایش داشته است.

هم چنین در گزارش دیگری که حاصل مطالعه ی مشترک آژانس های اطلاعاتی آمریکا است و نام "برآورد اطلاعات ملی" را بر خود دارد، آمده است: "جنگ عراق زمینه مساعدی برای رشد حامیان نهضت جهانی جهاد فراهم آورده است." در این گزارش که دولت بوش تنها در پی درز بخش هایی از آن در مطبوعات حاضر به انتشار بخش هایی از آن شده، نتیجه گیری شده است که "مناقشه عراق باعث ایجاد نفرت عمیق نسبت به دخالت آمریکا در جهان اسلام شده است."

امروز دیگر تردیدی باقی نمانده است که حاصل جنگ امپریالیست ها به رهبری آمریکا با رژیم صدام حسین تنها افزایش خشونت، قتل، فقر، تجاوز، شکنجه و در نهایت ویرانی هر چه بیشتر عراق بوده است و تنها چیزی که نمی توان از آن ردپایی دید دموکراسی مورد ادعای امپریالیست هاست. در حالی که عراق در میان خون و آتش و دود در حال سوختن است، جورج بوش رییس جمهور جنایتکار آمریکا هم چنان از بر افروختن جنگ و اشغال عراق دفاع می کند و از ضرورت آن سخن می گوید. ضرورتی که درست از فردای ۱۱ سپتامبر از آن سخن به میان آمده بود. این در حالی ست که از مدت ها پیش روشن شده است که رژیم صدام حسین نه تنها نقشی در جریان فاجعه ۱۱ سپتامبر نداشته است، بلکه خود این رژیم اختلافات غیر قابل حلی با جریانات فاناتیسم اسلامی به ویژه "القاعده" داشت.

پس ضرورت جنگ با عراق در چه بود؟ تا

این جا می توان گفت، تنها حاصل جنگ برای امپریالیسم آمریکا، تسلط بی چون و چرای آن بر اقتصاد و به ویژه منابع نفتی عراق است. نقشی که پیش از این کشورهای چون فرانسه و روسیه آن هم تا حدودی برعهده داشتند. امپریالیسم آمریکا با اعمال سیاست های اقتصادی خود از جمله در بخش صنعت نفت راه را برای تسلط بی چون و چرای خود بر اقتصاد عراق باز کرده است. اما در این میان امپریالیسم آمریکا نتوانست به اهداف سیاسی خود دست یابد.

چیزی که امروز در عراق وجود دارد یک جنگ داخلی است، چیزی که سران امپریالیست ها سعی می کنند از آن بهره ببرند. در عراق امروزی آدم ربایی ها و قتل های مذهبی به امری روزمره تبدیل شده اند و این در حالی است که در پس این قتل های مذهبی، احزاب قدرتمند و نماینده گان سنی و شیعه مجلس عراق نقش دارند.

به تازه گی ۱۲ نفر از افراد گروه مقتدا صدر از جمله یکی از معاونین وی به دلیل دست داشتن در قتل های مذهبی دستگیر شده اند. همین طور گفته می شود که افراد شاخص احزاب سنی در پس پرده ی ترورها قرار دارند. "بهاءالدین اعرجی" یکی از نماینده گان مجلس عراق از جریان مقتدا صدر به تازه گی و طی مصاحبه ای از تلاش به کودتا توسط نیروهای بعثی خبر داد وی هم چنین اعلام کرد که در منزل "عدنان الدلیمی" رهبر "جبهه توافق" از احزاب مهم سنی چند ماشین بمب گذاری شده و مواد منفجره کشف شده است. هم چنین ترور چند نماینده گرد و شیعه مجلس عراق به گروه های رقیب حاضر در مجلس نسبت داده می شود. در واقع بازی گردانان صحنه ی سیاسی عراق نه اراده لازم و نه راه حلی برای پایان جنگ داخلی عراق دارند و در این میان اعلام مقررات منع رفت و آمد، تمدید حالت فوق العاده و یا طرح ۴ ماده ای مالکی نخست وزیر عراق هرگز نمی تواند مانعی در گسترش این جنگ شود. همان طور که اقدام نظامی آمریکا و دولت عراق در ۳ ماه پیش نیز نتوانست مانع این وضعیت شود.

از سوی دیگر "حکیم" رییس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، پیشنهاد فدرالی شدن دو منطقه سنی و شیعه را در مجلس نماینده گان عراق مطرح کرده است. وی در حالی پیشنهاد ایجاد حکومت فدرال در مناطق جنوب و مرکز را ارائه کرده است که فدرالیسم در قانون اساسی عراق به رسمیت شناخته شده و کردستان عراق دارای حکومت فدرالی است. کردستان عراق ضمن آن که تنها منطقه به نسبت امن عراق محسوب می شود، امروز اصلی ترین و مهم ترین پایگاه آمریکا در عراق محسوب می

شود و رهبران کرد عراقی از جمله جلال طالبانی، قابل اتکا ترین شرکای آمریکا در عراق هستند.

حکیم در راستای پیشنهاد خود هم چنین با مقتدا صدر و "سیستانی" ملاقات داشته است، کسانی که احتمال داده می شود با فدرالی شدن مخالف باشند. هر چند که بحث بر روی پیشنهاد "حکیم" در پارلمان عراق به تعویق افتاده است، اما در این شکی نیست که ادامه روند کنونی نمی تواند نتیجه ای جز چند پاره گی عراق را به دنبال داشته باشد.

ولی آیا با ایجاد حکومت فدرالی می توان جلوی پیشرفت جنگ داخلی را گرفت؟ در این رابطه دولت ایران به عنوان یکی از بازی گردانان صحنه سیاسی عراق، از ایجاد حکومت فدرالی در منطقه شیعه نشین استقبال می کند. ایران بر این گمان است که با ایجاد حکومت فدرالی در مناطق شیعه نشین که بخش عمده ای از عراق را شامل می شود، می تواند پایگاه خود را در این بخش گسترش دهد و این موضوع می تواند فواید سیاسی و حتا اقتصادی زیادی برای رژیم ایران داشته باشد.

پیش از پیشنهاد حکیم برای ایجاد حکومت فدرالی در جنوب و مرکز عراق، روزنامه کیهان در تاریخ ۱۳ شهریور در سرمقاله خود از ایجاد حکومت فدرالی در عراق حمایت کرده و تنها مانع این امر را آمریکا نامیده بود. سرمقاله نویس کیهان در حالی که دولت جمهوری اسلامی هر گونه خواسته های اقوام و ملل ساکن ایران را به شدت سرکوب می کند، در این مقاله از خواسته ها و گرایش های قومی در عراق حمایت کرده و ایجاد یک حکومت فدرالی را مهم ترین گام برای ایجاد امنیت در عراق دانست.

آمریکا نیز در این میان مخالفتی با فدرالی شدن عراق ندارد و حتا می توان گفت فدرالی شدن عراق با اهداف استراتژیک سیاسی آمریکا خوانایی بیشتری دارد. هر چند که در شرایط کنونی این موضوع برای آمریکا خالی از مشکل نیست، حتا آمریکا بیشتر از مناطق شیعه نشین، از بابت مناطق سنی نشین نگران است. جایی که سرسخت ترین مخالفان آمریکا در آن حضور دارند، موضوعی که می تواند یکی از اهداف سفر "رایس" به خاورمیانه نیز بوده باشد.

اما مشکل اصلی عراق در این یا آن سیاست و فدرالی بودن و نبودن آن نیست. موضوع این است که تا زمانی که فقر، بیکاری، جنایت ووو در عراق بی داد می کند، تا زمانی که کارگران و زحمتکشان ناتوان از دست گرفتن سرنوشت خویش هستند، تا زمانی که اشغالگران و نیروهای نظامی و غیرنظامی قدرت واقعی را در دست دارند، تراژدی عراق ادامه خواهد داشت.

پاسخ به سئوالات

دانشجویی باشند. یک چنین تشکلی، تنها می تواند یک تشکل صنفی- سیاسی دانشجویی باشد. در جریان این تلاش و مبارزه است که فعالین کمونیست درون جنبش دانشجویی می توانند، در جهت رادیکال تر کردن روز افزون این جنبش، گام های جدی بردارند و گرایش به سوسیالیسم را در درون آن تقویت کنند.

به یک نکته دیگر هم اشاره کنیم که به ویژه امروزه توجه به آن حائز اهمیت جدی ست و آن ارزیابی صحیح از رشد جنبش دانشجویی در مرحله کنونی آن و شیوه برخورد درست با این جنبش و گرایشات چپ آن است. باید به این واقعیت توجه کرد که جنبش دانشجویی در ایران، پس از سرکوب خونین سال ۵۹، لافل پس از یک دهه، از نو متولد شد. بنابراین در نتیجه گسستی که پیش آمد، از تجربه و آگاهی جنبش دانشجویی سال های قبل از این سرکوب بی بهره بود. این جنبش، به طور خود به خودی و در جریان عمل و تجربه آموزی، گام به گام رشد کرده است. زمانی بود که همین جنبش دانشجویی، به علت نداشتن تجربه سیاسی، از یک جناح حکومت طرفداری می کرد. این مرحله سپری شد. اکنون دیگر جنبش دانشجویی عموماً توهمی به رژیم و یا جناحی از آن ندارد. گرچه این جنبش پیوسته رادیکال تر شده است، اما این هنوز به آن معنا نیست که این رادیکالیسم به سطح حتماً رادیکالیسم جنبش دانشجویی دوران رژیم شاه رسیده است. بنابراین عجیب نیست، اگر در مقطع کنونی، گرایش غالب آن، جمهوری خواهی باشد. این مسئله دو علت دارد، یکی ضعف تجربه و آگاهی و دیگری، جنبه طبقاتی. همان گونه که می دانیم، جنبش دانشجویی، در کلیت آن، حتماً در رادیکال ترین شکل آن، یک جنبش دمکراتیک است و گرایشات مختلف طبقاتی و سیاسی در آن حضور دارند. یک گرایش در این جنبش به حسب منشاء طبقاتی خود، مدافع حفظ نظم اقتصادی- اجتماعی موجود است. اما از آنجائی که دانشجویان عموماً زیر فشار اختناق و دیکتاتوری عربان قرار دارند و گذشته از این، اکنون اغلب دانشجویان به حسب منشاء طبقاتی شان به خانواده های کارگر و زحمتکش تعلق دارند، زمینه های عینی گرایش به سوسیالیسم، لافل در بخش قابل ملاحظه ای از آنها وجود دارد. این گرایش روزافزون به سوسیالیسم را هم اکنون به عینه می بینیم. اما واقعیت این است که تجربه، آگاهی و اطلاع آنها از سوسیالیسم

علمی بسیار محدود است. غلبه بر این ضعف، کار جدی و با حوصله تبلیغ و ترویج سوسیالیسم را می طلبد. آنها تشنه آگاهی سوسیالیستی هستند. بنابراین از آنجائی که آگاهی آنها از سوسیالیسم علمی ضعیف و محدود است، گاه از نظراتی به عنوان سوسیالیسم دفاع می کنند که هیچ ربطی به سوسیالیسم علمی ندارند.

اشتباه بزرگی ست، اگر یک کمونیست بخواهد با زدن یک برجسب رفرمیست، با آنها برخورد کند. بلکه باید با بحث افتاعی و تلاش، آنها را به مطالعه آثار بنیانگذاران سوسیالیسم علمی ترغیب و تشویق نمود. حتماً تعدادی از کسانی که رفیق نویسنده نامه از آنها به عنوان سکتاریست نام می برد، اطلاع و آگاهی دقیقی از کمونیسم ندارند. قطعاً در جریان مبارزه، لافل گروهی از این افراد نیز، آگاه می شوند و از شیوه های برخوردشان دست خواهند کشید. با این افراد نیز باید برخورد صحیح و مناسب داشت.

پاسخ به این سئوال را در همین جا خاتمه می دهیم. بدیهی ست آنچه که در اینجا گفته شد، در ارتباط با وظائف هسته ای از فعالین کمونیست در میان دانشجویان است. از این رو به یک رشته وظائف این هسته، در خارج از جنبش دانشجویی و وظائف درونی آن اشاره ای نشده است و این مسائل مورد بحث قرار نگرفتند.

س- سئوال دیگری نیز برای نشریه کار، ارسال شده است. در این سئوال گفته شده است که من کمونیستم و قصد مبارزه متحد علیه جمهوری اسلامی را دارم. اما هرگز شخص یا ارگانی را نمی شناسم، تا حداقل، برنامه ریز کل اعتصابات و تحصن های ما باشد. . . می خواهم بدانم چه راهی برای مبارزه جمعی وجود دارد.

ج- دوست گرامی، ما کمونیست ها، خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار یک جامعه کمونیستی هستیم. این دقیقاً همان چیزی ست که طبقه کارگر برای تحقق آن مبارزه می کند. بنابراین کمونیست ها، گروهی جدا از طبقه کارگر نیستند، بلکه بخش پیشرو تر و آگاه طبقه کارگر اند. مبارزه طبقه کارگر مبارزه ای جمعی ست. کارگران حتماً یک کارخانه و یا کارگاه نمی توانند، یک مطالبه ولو کوچک خود را عملی سازند، مگر آن که جمعی مبارزه کنند و در عمل هم، چنین است. آنها متحداً اعتصاب می کنند و یا اشکال دیگر مبارزه را بر می گزینند. روشن است که طبقه کارگر نمی تواند اهداف عالی تر سوسیالیستی خود را تحقق بخشد، مگر آن که همچون یک پیکر واحد و جمعی با طبقه سرمایه دار مبارزه نماید. این مبارزه به نتیجه نخواهد رسید، مگر این که طبقه کارگر در تشکل های صنفی

و سیاسی خود متشکل شده باشد. کمونیست های ایران اکنون خود را در سازمان های کمونیست متشکل ساخته اند. در مراحل پیشرفته تر جنبش کارگری، حزب سیاسی واحد طبقه کارگر شکل خواهد گرفت. بنابراین، هرکس که خود را کمونیست می داند، برای کمک به پیشبرد مبارزه طبقاتی پرولتاریا، سرنگونی جمهوری اسلامی و برپائی یک انقلاب اجتماعی، باید به شکل متشکل مبارزه نماید. در این رابطه است که می توان هم مبارزه ای جمعی و ثمر بخش داشت، و هم این که در هر حرکت اعتراضی، حضوری فعال و تاثیرگذار داشت و مثلاً اعتصابات، تحصن ها و غیره را سازماندهی و رهبری کرد. خواه، این مبارزات در کارخانه ها باشند، یا دانشگاه ها، یا در محلات و غیره.

همکاری با یک سازمان کمونیست که دارای برنامه و تاکتیک های مشخص و روشن است، به ما امکان می دهد که بتوانیم برای اعتراضات برنامه ریزی کنیم. دریا بیم که چگونه باید سازماندهی نمود، چه شعارهایی را در هر مقطعی مطرح ساخت و هر یک از ما، به عنوان عضوی از یک کل، در رهبری و هدایت درست مبارزات نقش داشته باشیم. بدون این مبارزه جمعی و مشترک، بدون داشتن هدف و برنامه، بدون برخورداری از تاکتیک ها و استراتژی روشن، بدون سازمان، نمی توان کاری از پیش برد.

از صفحه ۵

کدام "چپ"، کدام "ضد امپریالیسم"؟

حیرت و سرگیجه می شوند. با فروپاشی "اردوگاه سوسیالیسم"، تعدادی از رهبران آمریکای لاتین که خود را نمایندگان "جنبش چپ گرای" منطقه نیز می دانند؛ از آنجا که همواره در تعرض و تیررس امپریالیسم آمریکا قرار داشته اند، برای یافتن متحدان سیاسی - اقتصادی خود چنان بی پرنسیبانه رفتار می کنند که حکومتی همچون جمهوری اسلامی با زنجیره ای بلند از فقر، فحشاء، اعتیاد، سرکوب، شکنجه، زندان، کشتار و ... در نزد آنان ضد امپریالیسم و فردی چون احمدی نژاد "رهبر آزادیخواه انقلابی" خوانده می شود. در حالی که اگر کسی حتماً به کمونیسم و سوسیالیسم هم باور نداشته باشد و تنها به آزادی های دمکراتیک اعتقاد داشته باشد می داند که نه آنان "چپ" هستند و نه اینان "ضد امپریالیست".



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱ (اقلیت)

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 487 october 2006

پاسخ به سئوالات

س- سوال شده است، حداقل اصولی که فعالین کمونیست، می توانند برای پیشبرد مبارزه در جنبش دانشجویی بر مبنای آنها متحد شوند و به یک هسته منسجم شکل دهند، به نظر سازمان فدائیان (اقلیت) چیست؟
آیا سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق انقلاب کارگران و زحمتکشان، به رهبری حزب کمونیست واحد، تشکیل جمهوری شورائی سوسیالیستی، حمایت فعال از آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک، لغو ستم ملی، تلاش برای ارتقاء سطح زندگی کارگران و زحمتکشان و تلاش برای ارتقاء جنبش های خود به خودی به مسیر سوسیالیسم، می توانند آن حداقل اصولی باشند که بر مبنای آنها، ظرفی برای متشکل شدن تمام فعالین کمونیست و انقلابی شکل بگیرد؟

ج- ضمن ارج نهادن بر تلاش این رفیق گرامی و همه کسانی که از منافع طبقه کارگر دفاع می کنند، برای اشاعه سوسیالیسم و نزدیکی و وحدت در صفوف کمونیست ها تلاش می نمایم، مختصراً اشاره کنیم که نکات ذکر شده در بالا، در کلیت خود، برای شکل دادن به یک هسته متمرکز از فعالین کمونیست در جنبش دانشجویی، صحیح اند. اما نکته ای که باید به آن اشاره کنیم، این است که در مراحل اولیه شکل گیری چنین هسته ها و یا گروه هائی، مناسب تر این است که از طول و تفصیل نقاط اشتراک برای اتحاد، خودداری گردد و تنها به اصول کلی اساسی و متمایز کننده، بسنده شود. به نظر ما، سه اصل را می توان محور قرار داد: سوسیالیسم، حکومت کارگری و دولت شورائی.

این سه اصل، اولاً- مشخص کننده هویت کسانی هستند که به دگرگونی نظام سرمایه داری و تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه، باور دارند و برای تحقق آن مبارزه می کنند. ثانیاً- روشن می سازند که لازمه استقرار سوسیالیسم، یک حکومت کارگری ست. ثالثاً- با تاکید بر دولت شورائی نشان داده می شود که حکومت کارگری نمی تواند بر قرار گردد، مگر با درهم شکستن سر تا پای ماشین دولتی بورژوازی و استقرار یک دولت نوین، از نوع دولت شورائی که دیگر دولت به معنای اخص کلمه نیست. این نکته به ویژه از آن جهت حائز اهمیت جدی ست

که امروزه در ایران گرایشاتی وجود دارند که ادعا می کنند به سوسیالیسم و حکومت کارگری باور دارند، اما از پذیرش دولت تراز نوین کارگری، که شکل مشخص آن در ایران شورائی ست، سر باز می زنند. آنها آشکار یا پوشیده، خواهان برجای ماندن دولت بورژوائی و پارلمان بورژوازی هستند. شعار امروز آنها نیز، همانند بورژوازی، مجلس موسسان است و نه کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان.

این سه محور، ضمن این که رادیکال ترین گرایش درون جنبش کمونیستی را از دیگر گرایشات متمایز می سازند، از این انعطاف برخوردارند که برداشت ها و اختلافات نظری درون این گرایش رادیکال رادر برگیرند. اختلافاتی که به هر حال وجود دارند و تنها می توانند در جریان یک مبارزه ایدئولوژیک حل گردند.

حالا، ممکن است سؤال شود که تکلیف دیگر اهداف و مطالباتی که در سؤال به آنها اشاره شده است، چه می شود؟ پاسخ این است که در بطن همین سه اصل نهفته است.

بدیهی ست، کسانی که بر پایه این سه محور متشکل می شوند، مسئله شان صرفاً به سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق مطالبات آزادی خواهانه، دمکراتیک و رفاهی فوری، محدود نمی شود، بلکه بسیار فراتر از آنهاست. کسی که خواهان استقرار حکومت کارگری، دولت شورائی و سوسیالیسم است، روشن است که برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تمام نظم موجود مبارزه می کند. در عین حال، این نیز روشن است که هیچ کمونیستی نمی تواند به اهداف سوسیالیستی خود تحقق بخشد، مگر آن که مدافع پیگیر تحقق آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم ایران، در کامل ترین و گسترده ترین شکل آن باشد.

اما بعد، چرا یک چنین هسته هائی باید شکل بگیرند و چه می خواهند بکنند؟ روشن است که آنها می خواهند به عنوان یک گرایش سوسیالیست، نقشی تاثیر گذار در جنبش دانشجویی داشته باشند. لذا باید در این جنبش حضوری فعال داشته باشند. هر آنچه که یک هسته یا گروه کمونیستی از نظر سیاسی- عملی توانا هم باشد، به ویژه در مراحل اولیه کار خود، نمی تواند نقشی را که می خواهد، ایفا کند، مگر آن که رابطه نزدیک تر و تنگاتنگی، با گرایشات بالنسبه رادیکال تر جنبش دانشجویی، در حد اتحاد، در عمل مبارزاتی داشته باشد. فراتر از آن، باید برای ایجاد تشکل هائی، ولو در مرحله کنونی مخفی، تلاش نمود که در برگیرنده طیف وسیعی از نیروهای چپ و انقلابی جنبش

در صفحه ۷

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی